



ترجمه‌ی «کسر الأصنام الجاهلیه»

مؤلف: صدرالدین محمد الشیرازی (ملاصدرا)

مترجم: شهربانو محلاتی

سرشناسه : صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۹۷۹-۱۰۵۰ق.

عنوان قرار دادی : کسر اصنام الجاهلیه. فارسی

عنوان و نام پدیدآور : شکستن بت های جاهلیت: ترجمه کسر اصنام الجاهلیه / تألیف صدرالدین محمد الشیرازی (ملاصدرا)؛ مترجم شهریانو محلاتی.

مشخصات نشر : تهران: برگ سبز، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری : ۱۹۸ ص.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۸۲۱۵-۱۲-۰

وضعیت فهرست نویسی : فیا

یادداشت : چاپ قبلی: بنیاد حکمت اسلامی صدر، ۱۳۸۱.

یادداشت : کتابنامه: ص. ۱۹۱-۱۹۸؛ همچنین به صورت زیر نویس.

موضوع : تصوف -- دفاعیه ها و ردیه ها

شناسه افزوده : محلاتی، شهریانو، ۱۳۲۸- مترجم

رده بندی کنگره : BBR11۰.۱/۲۳۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۱۸۹/۷

شماره کتابشناسی ملی : ۴۳۰۲۲۶



کتابخانه ملی ایران

شکستن بت های جاهلیت

مؤلف: صدرالدین محمد شیرازی (ملاصدرا)

مترجم، ویراستار و صاحب امتیاز: شهریانو محلاتی

ناشر: برگ سبز

طراح جلد: سروش فدایی منش

صفحه آرا: حمیدرضا قدیبکی

لیتوگرافی: سایان گرافیک

چاپ و صحافی: شعبانی

شمارگان: ۵۰۰۰ جلد

تاریخ انتشار: ۱۳۹۱- چاپ اول

قیمت: ۶۰۰۰ تومان

ISBN: 978-964-8215-12-0

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۲۱۵-۱۲-۰

آدرس تهران: م انقلاب - ابتدای کارگر جنوبی - ابتدای خیابان وحیدنظری - پست بختیاری - پلاک ۱ - واحد ۲

تلفن ۶۶۴۹۶۱۹ - فکس: ۶۶۹۷۶۵۸۵ همراه: ۰۹۱۳۳۳۷۸۰۳۰

Email: bargesabzpub@yahoo.com

فهرست

عنوان	صفحه
پیشگفتار.....	۹
مقدمه.....	۱۹
کشف پرده و حجاب.....	۲۸
مقاله‌ی اول: معرفت به خدا عظیم‌ترین معرفت و به خدا نزدیک‌تر	۳۳
فصل اول: همراهی و انحراف قبل از کامل شدن معرفت و محکم کردن آن با	
عبارات شرعی.....	۳۵
انواع عبادات و اغراض آن.....	۳۵
آگاه شدن و فهمیدن.....	۳۸
آثار مرض جهل برای نفوس.....	۳۸
حقیقت ذکر و غرض از آن.....	۴۰
فصل دوم: اصناف کلام صوفیان.....	۴۳
حرمت عقلی و شرعی در تأویلات الفاظ.....	۴۴
فصل سوم: عدم جو از نظر کردن در حقایق اشیا بدون استخدام نفس و تهذیب	
عقل و نام‌گذاری جاهل به معالِم الهی به صوفی، فقیه یا حکیم.....	۴۶
اقسام علما و علامات هر کدام.....	۴۹
تاریخ حکمت و حکیمان.....	۵۱
مقاله‌ی دوم: تحصیل معارف و اکتساب علوم، و غایت در عبادت بدنی و ریاضات	
نفسانی	۵۹
فصل اول: علم الهی و ربوبی غایت حقیقی برای وجود انسان.....	۶۱
فصل دوم: تصفیه و تطهیر نفس برای افاضه‌ی معارف به عنوان فایده‌ی هر صفت	
کمالی.....	۶۲
فصل سوم: معرفت خدا به عنوان با شرافت‌ترین علم از بین علوم مکاشفه.....	۶۴
فصل چهارم: معرفت حق تعالی و نظر به وجه کریم او به عنوان بالاترین لذات و	
کامل‌ترین آن‌ها.....	۶۶
کیفیت لذت عارف و غیرعارف و مقایسه‌ی آن دو.....	۷۱

۷۳.....	فصل پنجم: تفاضل احوال
۷۵.....	فصل ششم: تفاضل افعال
۷۶.....	وهم و آگاهی بر آن
۷۸.....	تفاوت اجمالی
۷۹.....	فصل هفتم: مقصود اولی بودن عالم ربانی در ایجاد و تکوین
۸۲.....	نکته‌ی روشن عرشی
۸۲.....	وجود توهم و دفع آن
۸۴.....	تذکر و یادآوری
۸۵.....	تنبيه غافلين و بيداری برای انسان‌های خواب
۸۷.....	فصل هشتم: سبب بدی عاقبت
۹۱.....	فصل نهم: بعضی از علامات و اوصاف محبین خدا
۹۵.....	هدایت تنبیهی
۱۰۱.....	شک و دفع آن
۱۰۴.....	اقسام خواطر
۱۱۱.....	مقاله‌ی سوم: صفات نیکان و پایین‌تر بودن درجه‌های آن‌ها از درجه‌ی مقربین
۱۱۲.....	فصل اول: اشاره به کیفیت وصول به منازل نیکان
۱۱۴.....	فصل دوم: اشاره به صفت عشق و شوق
۱۱۷.....	فصل سوم: عشق به خدای سبحان و شوق ملاقات او به عنوان مبدأ اعمال صالح در انسان
۱۲۰.....	فصل چهارم: عارف حقیقی به خدا تنها عابد برای خدای تعالی از بین مردم
۱۲۳.....	فصل پنجم: منفعت عبادات بدنی در جلب منافع روحانی و اصلاح امراض نفسانی
۱۲۶.....	فصل ششم: وجوه تناسب در صحت و بیماری بین ظاهر و باطن، و فنون هم شکلی بین غذاها و مشروبات جسمانی و روحانی
۱۲۷.....	اقسام اعمال و احکام و مقصود هر کدام
۱۲۹.....	غرض اصلی از قرار دادن نوامیس الهی
۱۳۰.....	دور بودن طریق اهل کلام از علمای آخرت و مقربین

فصل هفتم: غرض از افعال و اعمال انسانی و غایت در عبادات و طاعات شرعی	۱۳۲
فصل هشتم: سبب در شقاوت آخروی ناشی از اعمال زشت	۱۳۷
فصل نهم: سبب اشتباهات منجر به عدم تمیز بین اشرار و نیکان، و رفع تفرقه‌ی بین سفیهان و عاقلان، جاهلان و علما	۱۴۰
مقاله‌ی چهارم: نفع بردن عاقل از مواعظ حکمی و نصایح عقلی و مخاطبات روحانی در مذمت دنیا و اهل آن	۱۴۵
فصل اول: نصایح خداوند به رسول الله ﷺ در مذمت دنیا	۱۴۷
وصیت الهی	۱۴۹
فصل دوم: وصایای ائمه علیهم السلام در زهد از دنیا و اهل آن	۱۵۰
سیره‌ی پیامبر ﷺ	۱۵۳
فصل سوم: وصایای بعضی از انبیا و اولیا علیهم السلام	۱۶۱
فصل چهارم: وصایای فیثاغورس	۱۶۴
فصل پنجم: وصایای حکما و موعظه‌های آنان	۱۷۴
صفات مختص به هر کدام از بدن و نفس	۱۷۶
انواع سرمایه	۱۷۸
انواع مجالس	۱۷۸
انواع سؤال کنندگان	۱۷۹
خاتمه	۱۸۱
شروط و پناهگاه و وظایف سالک	۱۸۴
حجاب‌های در سلوک و مراحل رفع آن‌ها	۱۸۴
امور دفع کننده‌ی موانع راه سالک	۱۸۵
فهرست منابع	۱۹۱
آثار مترجم	۱۹۹

پیشگفتار

حمد برای خدایی که ما را به راه هدایت، ارشاد و راهنمایی نموده و به راه وصول به مبدأ و معاد هدایت کرده و از سلوک طرق گمراهی و ضلالت نهی نمود، و ما را از خطا و لغزش در گفتار و کردار حفظ و حراست کرده و از مصیبت اصحاب وهم و خیال، و همراهی آریابان حجابها و جاهلان نجات داد، کسانی که از بین علامات مردان قهرمان به صفات خفتگان در حجله‌ها قانع شدند، و در فضای غفلت‌ها و جهالات سقوط کرده و در دریا‌های شهوات فرو رفته‌اند، و در بیابان‌های گمراهی و لغزش‌ها سرگردان هستند.

بر سرور و مولای خود که سید اولین و آخرین بوده و بر آل برگزیده‌ی او از بین همه مردم درود می‌فرستم، کسانی که از هر خطا و عصیانی، پاک و موصوم بوده و از هرگونه نادانی و بطلانی منزّه هستند، درودی که سزاوار و موازی راهنمایی و تادیب آن‌ها بوده و هدایت و تهذیب آن‌ها را کفایت کرده و پاداش دهد.

صدرالدین محمدشیرازی قوامی می‌فرماید: وقتی جماعت کثیری از مردم این زمان را دیدم (زمانی که تاریکی‌های جهل و نادانی، و کوری در شهرها اشاعه پیدا کرده، و ابرهای نادانی و بطلان در اطراف خانه و آبادانی‌ها منتشر شده است)، که با تمام تلاش بر ملازمت با جهل و هذیان و بیهوده‌گویی در عقاید و اقوال، و مباشرت با باطل و فساد در اعمال و افعال سرازیر شدند، که این امر منشأ نادانی و بیهودگی آن‌ها در گفتار و اعمال می‌باشد، گرفتاری آن عمومیت داشته و فتنه‌ی آن عظیم، و آفت آن شدید بوده و مصیبت

آن پراکنده می‌باشد، و ضرر آن بر اکثر طبیعت‌های آفت زده غلبه دارد، و شر آن بر فطرت‌های عامی و عقولی قاصر هیولائی بیشتر از این است، که آن‌ها وسوسه‌های شیطان خیال را غایت دریافت ارباب کمال می‌شمارند و آنان با وجود تهی بودن از علم و عمل، به ارباب توحید و اصحاب بی نظیر و یگانه شبیه هستند، در حالی که به این مطلب جهل دارند، که اهل بصیرت و نظر، راه و روش مردان را از زینت خفتگان در حجله‌ها، و کوری آن‌ها از انکشاف حقیقت حال و طریق اهل الله، و متابعت و اقتدای آن‌ها به شخصی از بین خودشان می‌شناسند، که برای نفس خود ادعای ولایت خدا و نزدیکی به او و منزلت نزد او را دارند، و مدعی هستند، که از مقربین و واصلین می‌باشند؛ زیرا از آن‌ها کلمات واهی و مزخرفات باطل شنیدند، و این امور برای آن‌ها این تخیل را ایجاد کرده، که از جمله کرامات و مکاشفات می‌باشد، و به گوش آن‌ها می‌رساند، که آن کلمات از اخبار الهی و اسرار ربانی است، به همین جهت تعلم و یادگیری علم و عرفان را ترک کردند، و اکتساب عمل به مقتضای حدیث و قرآن را رها نمودند، و احساسات و ادراکاتی که خداوند به آن‌ها اعطا کرده، مطلق نمودند و در راه‌های هدایت و راهنمایی به کار نگرفتند و روزهای خدا را حرام کردند و بر خدا افترا و دروغ بستند؛ زیرا آن روزی‌ها را به سبب جهل و فساد در غیر آن چه خلق سده بودند، مصرف نمودند.

سپس بر صاحبان درایت این مطلب مخفی نیست، که برای عقول سالم و نفوس ساده و پاک، خیری در ترک ظواهر از اعمال و افعال بدنی نیست، که نوعی از نجات برای آن‌ها در آن اعمال حاضر می‌شود، و ثمره‌ای برای وجود آن‌ها جز در هم نشینی مکاسب و صنایع مدنی نمی‌باشد، که در آن نوعی همکاری با فرزندان از جنس آن‌ها و معامله و مکافات است، و با آن از عذاب خدا در معاد خلاص می‌شوند، و از عقوبت او بر معاصی و گناهان به خاطر فطرت و استعداد قاصر آن‌ها نجات می‌یابند.

ما جماعتی از این کوران و امثال و نظایر آن‌ها را در عقل و استعداد یا بالاتر از آن‌ها را در درجه‌ی معرفت و درستی کم می‌بینیم، که به دنباله‌ی ناقص از آن‌ها در علم و عرفان متمسک شدند، در حالی که مثل آن‌ها در عمل و ایمان قاصر می‌باشند.

اما نقصان او در علم و معرفت به خاطر شهادت جهل او، و اصرار و گمراهی، مغرور بودن او، کثرت سهو و خطا، فراوانی اشتباه و کوری او می‌باشد.

و قصور او در عمل به خاطر این است، که در آتش شهوات شعله ور شده، و در دریای لذات غوطه ور گردیده و در دستان ظلمات اسیر، و به نیش مارهای نرم گزیده شده، و او

را روباه‌های شهوات و تمساح‌های هوی و هوس، و لهو و لعب گاز گرفته است، دائماً شکم خود را از شبهه و حرام پر کرده و به خاطر پرخوری، هم‌نشینان و ندیمان خود را از آروغ آزار دادی و اذیت می‌کند، و اکثر اوقات در بازی و مخلوط شدن با کودکان و پسر بچه‌ها، و هم‌نشینی با سفیهان و طفلان، و گوش دادن به موسیقی و تمرین با آلات لهو و لعب، خسران و زیان کاری، اسباب سهو و خطا، نسیان و چیزهایی که باعث دوری از رحمت و رحمان، جنت و رضوان بوده، می‌باشد.

با این آفات شدید و مصیبت عظیم، جماعی از کوران و طایفه ای از اهل چهل و پست را یافتیم، که ادعای علم و معرفت، و مشاهده‌ی حق، گذشتن از مقامات احوال، وصول به معبود، همراهی در عین شهود، و دیدن جمال احدی و رستگاری به لقای سرمذی، و حصول فنا در ذات حق و بقای بن‌وا را می‌کردند، در حالی که چیزی از این معانی را جز به اسم آن‌ها و مبانی نمی‌شناختند.

چه بسا یکی از آن‌ها به اصناف علما با چشم خواری و بی‌ارزشی نگاه می‌کند، حتی ارباب صناعات و حرفه‌ها (خصوصاً عوام) صناعات و حرفه‌های خود را ترک کرده و روزگاری را ملازم با آن‌ها می‌شوند، و از آن‌ها کلماتی را که به ظاهر خوب زینت شده دریافت کرده و نیکو می‌شمارند، و او این کلمات را به گونه‌ای برای آن‌ها بیان می‌کند، مثل این که از وحی سخن می‌گوید و از اسرار حقایق و باطن قلوب، بلکه سرّ اسرار خبر می‌دهد، و با آن کلمات همه‌ی بندگان و علما را تحقیر می‌کند.

درباره‌ی بندگان می‌گوید: آن‌ها اجیر شدگانی هستند، که از کار زیاد خسته می‌شوند؛ در حق اهل علم می‌گوید: آن‌ها به واسطه‌ی علوم خود از شهود محجوب هستند، و با سخن گفتن درباره‌ی خداوند از عدم وصول و نرسیدن قانع شدند؛ و برای نفس خود و بعضی از احمق‌های از مریدان خود ادعا می‌کند، که آن مریدان به حق رسیدند و از مقربین هستند، در حالی که آنان در نزد خدا از بدکاران و منافقین بوده و خداوند بر کذب و دروغ آن‌ها شهادت می‌دهد و نزد اهل الله و ارباب قلوب از احمق‌های جاهل و اشقیای رانده شده‌ی از درگاه حق هستند، چنان که خداوند می‌فرماید: «و من اظلم ممن افتری علی الله کذباً اوقال اوحی الی ولم یوح الیه شیء و من قال سأنزل مثل ما أنزل الله».

چه کسی ستم کارتر است، از کسی که بر خدا دروغ بندد و یا وحی به او نرسیده با این حال بگوید: به من وحی می‌رسد، و نیز بگوید: من هم به زودی نظیر آن کتاب که خدا فرستاده، خواهم آورد.

«قل هل عندکم من علم فتخرجوه لنا ان تتبعون الا الظن و ان انتم الا

تخرصون»^۱، «برگاه گواهی دادند (چون دروغ گواهی می‌دهند) به آن‌ها بگو: آیا شما بر این سخن مدرک قطعی دارید تا ارائه دهید؟ شما فقط از خیالات باطن خویش پیروی می‌کنید و جز به گزافه‌ها دروغ سخن نمی‌گویید.

برای احدی از آن‌ها علمی نیست، که بر آن‌ها مترتب شود، و نه قلبی که مراقب او باشد، و نه عملی که او را تهذیب کند، و نه اخلاق نیکویی که او را مؤدب نماید، غیر از متابعت از هوی و شیطان و اتصال به شهوات و هم نشینی با ناقصین از اهل لهو و بیهوده‌گویی، و خسران و زیان برای آن‌ها وجود ندارد.

همه‌ی این‌ها به این جهت است، که نظر عقل آن‌ها دائماً بر صور اشیا و قالب‌های خیالی آن مقصور بوده و به اسرار و حقایق آن اشیا امتداد پیدا نکرده و موازنه‌ی بین دو عالم غیب و شهادت را درک ننمودند، به همین دلیل از ادراک آن محروم شدند، و مثال‌هایی که در لسان شرایع و زبان انبیاء وارد شده نزد آن‌ها ناقص بود، و چیزی از حقایق ایمان به خدا، صفات، آیات، ملائکه، کتب و رسولان او و روز قیامت را، مانند ادراک خواص درک نکردند، حتی نظیر ایمان عوام به غیب ایمان نیاوردند، و زیرکی ناقص و خطرناکشان آنان را هلاک گرداند، و بصیرت دو بین آنان را گمراه کرد، و اشخاص دیگر از احمق‌های ناقص و کوران جاهل، آن‌ها را تبعیت نمودند، و عجب از کور ناقص است، که کوری و نقصان او موجب تقلید او از غیر می‌شود!

سپس هادی مرشد را تقلید نمی‌کند، بلکه گمراه و هلاک کننده را تقلید می‌کند، که هم خودش گمراه است و هم دیگران را گمراه می‌نماید.

چون دیده‌ی راه بین نداری قایم قرشی به از بخاری

چه بسا بعضی از آن‌ها می‌گویند: برای اعمال با جوارح وزنی نیست و فقط به قلوب نظر می‌شود، و قلوب ما واله و جبران محبت خدا است و به معرفت خدا رسیده و در

حظیره‌های قدس اعتکاف می‌کند، و فقط بدن‌های ما در دنیا و شهوات فرو رفته، و ما با ظواهر و بدن‌ها با شهوات و لذات هستیم، نه با باطن‌ها و قلوب؛ و گمان می‌کنند، مباشرت با شهوات و هم نشینی با معاصی و خطاها، آن‌ها را از راه خدا باز نمی‌دارد؛ زیرا آن‌ها به خدا نزدیک هستند و نزد او منزلت دارند، و این احمق‌های جاهل کافر نمی‌دانند، که با این کلام باطل که به عذاب سوزانی منجر می‌شود، درجه‌ی نفس پست خود را از درجه‌ی انبیا علیهم‌السلام بالاتر قرار می‌دهند؛ زیرا حتی یک خطا، انبیا را از راه خدا باز می‌دارد، به طوری که آنان بر آن چه معصیت و گناه می‌شمردند، گریه می‌کردند، و به خاطر آن گناه، سال‌های متوالی با خدا نجوا می‌نمودند.

در بسیاری از موارد، گروهی از زیرکان را با زیرکی کج و باهوشی ناقص و خطرناک مشاهده می‌کنیم، بعد از این که به فنونی از مقدمات عقلی یا بحث‌های کلامی مشغول شدند، ظواهر بر آنان متشوش می‌شود، و اعتراضات به سوی آنان راه پیدا می‌کند، و تناقضات در اصول عقایدی که از اول بحکمی به طور تقلیدی آن را دریافت کردند به ذهن آن‌ها خطور می‌نماید.

ای کاش آنان به آن اصول اکتفا می‌کردند و در تصرفات خیالی به خاطر قصور ذهن خود وارد نمی‌شدند، و از تقلیدی که برای ناقصین از مراتب وصولی به یقین مناسب تر و سزاوارتر است، جدا نمی‌شدند، و به مقام مردان بالغ و عارف به مبدأ حق، و عالمان به روز قیامت نمی‌رسیدند.

در نتیجه اصل اعتقادات آن‌ها در دین اختلال عظیمی پیدا کرد، و ایمان آن‌ها به آخرت و رجوع به سوی خدا بعد از مرگ به فساد آشکاری فاسد شد، و آن فساد را در باطن‌های خود پنهان نمودند، و عقال شرع و لجام تقوی از آن‌ها برداشته شد، و در شهوات و متابعت از هوای نفس رها شدند.

خلاصه: اکثر اسباب اشتباهات و وسوسه‌های شیطان در سینه‌های آن‌ها و نیرنگ‌های وهم و خیال برای قلوب آن‌ها دو امر است:

امر اول: چه بسا بعضی از آن‌ها به مجاهدت، و ورود در اربعینات، و زینت به زی صوفیه در لباس وصله دار، و گرفتن بیعت از مریدان و انتصاب به مقام ارشاد و هدایت مشغول می‌شوند، و همه‌ی این امور قبل از محکم کردن علم به خدا، صفات، افعال، کتب، رسولان او و روز قیامت، و معرفت نفس انسانی و مراقبت آن در علم و عمل می‌باشد، هم

چنین قبل از علم به این است، که کدام علم کامل کننده‌ی او و قرار دهنده‌ی او در گروه مقربین، و گرداننده‌ی او به سوی جوار رب العالمین است؟
و کدام عمل آزاد کننده‌ی گردن او از اسارت قیود، و نجات دهنده‌ی نفس از حسیض اجسام به سوی شرف ارواح، و رها کننده‌ی او از مصاحبت و هم نشینی موجودات آزار دهنده به سوی مجاورت موجودات قدسی و پاک است؟

این شرایط مجاهده‌ی با نفس و ریاضت برای قوای نفس است، که مرکب‌های انسان در سفر به سوی جدای تعالی، و شروع در سلوک طریق اهل الله و اصحاب قلوب می‌باشد، برای کسی که توفیق به اتم عنایت شده و برای آن خلق شده است، در غیر این صورت باید تقلید عمل کرده و به صالحین اقتدا نماید، بدون شک این تقلید به نجات او منجر می‌شود، و خلاصی و رهایی از عقوبت و عذاب جهنم، و وصول به نتایج حسنات از جنات نعیم را به ارث می‌گذارد.

در نتیجه وقتی ناقصان و عقول ضعیف، مردی را ببینند، که در خلوت داخل شده و یا کلماتی سخن می‌گوید، که به زینت حق مزین شده، همراه با تشبیه او به زی و لباس شیوخ و صوفیه، گمان می‌کند در او چیزی از کرامات و احوال وجود دارد؛
امر دوم: که بزرگ‌ترین اسباب گمراهی و شدیدترین اشیا در گمراه کردن خلائق از مسیر حق، و پایدارترین و قوی‌ترین اسباب در به جا گذاشتن بدعت، هواها و انحراف از راه ارشاد و سلوک طریقی می‌باشد، که به هلاکت و فساد منجر می‌گردد و آن وقوع چیزی است، که به «خوارق عادت» نامیده شده، و از کرامات شمرده می‌شود، و از جمله شعبده و حیل‌هایی است، که اهل خرق عادت، شعبده‌بازان و افراد فالگیر و امثال این‌ها با آن نیرنگ زده و حیل می‌کنند.

اگر وقوع مثل آن از نفوس شرور و خبیث باشد، یا از قبیل چشم زخم بوده، یا شعبده و حیل است، اما اگر با زحمت و مشقت، حیل و استعانت به اموری همراه باشد، که موجب وحشت حس و شک و گمان، خیال و حیرت در ناقصین می‌شود، مانند: نفوس ضعیف و بچه‌ها و عوامی که دارای قوه و هم قوی هستند، یا از جمله امور خارق العاده‌ای است، که واقع شده، یا به زودی از مدعیان گمراه و گمراه کننده واقع می‌گردد.

احدی از این احمق‌ها و مریدانی که از عقل و ارشاد خالی بوده و از هدایت معطل مانده و نمی‌دانند، که ظهور چیزی از شعبده و امور غریب از این نفوس شرور بدون سبقت اعمال

صالح، تهذیب صفت نفسانی، متابعت قوانین شرعی بالاترین دلیل بر انحراف و گمراهی او است، و عادل ترین شاهد بر دروغ و گناه او، و فساد عقل و خیال او می‌باشد؛ زیرا اظهار خوارق عادات از مثل او جز شر و فتنه و گناه بر مسلمین نیست، و ضرر عظیم و فساد آشکار در دین است، که خد شر او را از مردم حفظ کند و ضرر او را از همه‌ی مردم دفع نماید، چنان که خداوند فرمود: «لَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَعْرِفُونَ بَمَا اتُّوا وَ يَحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا قَلَّا تَحْسِبْنَهُمْ بِمَقَازِهِ مِنَ الْعَذَابِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»^۱، ای پیامبر! مپندار آن‌هایی که به کردار زشت خود شاد مانند و دوست دارند، که مردم به اوصاف پسندیده‌ی او که هیچ در آن‌ها وجود ندارد، آن‌ها را ستایش کنند، گمان مکن، که به این تظاهرها از عذاب خدا رهایی می‌یابند، برای آن‌ها در دوزخ عذاب دردناک خواهد بود.

از این جهت که توفیق به کمک آن‌ها نیامد و هدایت با آنان موافق نشد، و کثرت آیات و سهولت مهمات جز بر قساوت قلب آن‌ها اضافه نکرد، و از تقدیر پنهان برای آنان جز شقاوت را زیاد نگرداند، برای این که خداوند بعضی آیات را به آن‌ها نشان داد و آنان با چشم حس و وهم آن‌ها را دیدند، و برهان عرش را که قلوب صاف و متجلی به نور دین و اطاعت از شریعت آن را به طور آشکار می‌بیند به آنان نشان نداد تا آن‌ها را از تکذیب و انکار عاجز کند، چنان که فرمود: «وهم بها لولا أن رأى برهان ربه»^۲، اگر لطف خاص خدا و برهان روشن حق نگهبان یوسف نبود او هم به میل طبیعی اهتمام می‌کرد.

از حسین بن منصور درباره‌ی برهان سوال شد، فرمود: «برهان عبارت از وارداتی است، که بر قلوب داخل می‌شود و نفوس را از تکذیب آن عاجز می‌گرداند.»

چه بسا برای بعضی از انسان‌های مکار و مغرور (هنگامی که شروع در ریاضات کرده و در مجاهدات بدون قاعده‌ی دینی عمل می‌کنند، و نه اصل محکمی برای رجوع به آن دارند، و نه استاد و اصلی دارند، که آن‌ها را به واسطه‌ی کمترین صفا و روحانیت هدایت کند)، بعضی از آیات و رؤیاهای صادق آشکار می‌شود، و زمانی که آن‌ها با دیدن برهان همراه نباشد، که مؤید به تأیید الهی و مؤکد به عنایت ازلی است، جز بر بزرگ بینی، گمان، غرور، قساوت و طغیان آن‌ها نمی‌افزاید.

۱- آل عمران / ۱۸۸.

۲- یوسف / ۲۴.

و اکثر آن چه برای راهیان، کاهنین و مرتاضان هند واقع می‌شود (که حق آن‌ها را از جایی که نمی‌دانند به خواری و پستی نزدیک کرده است)، به خاطر این بوده، که بعضی از ریاضات فاسد آن‌ها مشتمل بر افراط و تفریط می‌باشد، از این جهت که آن ریاضات را شروع کردند به خاطر این که قلب‌های آن‌ها میل و رغبت به آن ریاضات داشته و شوق به طلب شهرت نزد مردم داشتند.

اما این باطلان که کلام ما در مورد آن‌ها است، از این مقام نیز جدا شدند، به خاطر این که اشتغال آن‌ها به ریاضت و مجاهدت، خلوت و گوشه نشینی و سکوت نبود، و چیزی از آن چه راهبان و بعضی از اهل ادیان و ملل انجام می‌دهند، انجام ندادند، بلکه فقط آن‌ها به شهوات و خوردن حرام و شبهات مشغول هستند.

خدای تعالی اهل سلوک علمی و عملی را آگاه کرد و آن‌ها را به بلیغ‌ترین و غلیظ‌ترین وجه، از میل به مرغوبات و تمایلات دنیایی برحذر داشت، در حکایت بلعم بن باعورا آمده، وقتی او را به سگ تشبیه کرده و فرمود: «واتل علیهم نبأ الذی آتیناه آیاتنا

فانسلخ منها»، ای رسول ما! بر این مردم حکایت آن کس را بخوان، که ما آیات خود را به او عطا کردیم، از آن آیات به عصیان سرپیچید.

اشاره به کسی که خدای تعالی او را به آیات خود از کتاب و حکمت، عبادت و اطاعت اختصاص داد، سپس او را بر نفس خود وکیل کرد، از خاصیت نفس اماره‌ی به بدی این است، که از حکمت، عبادت و اطاعت جدا شود، و به دنیا و زینت‌ها و شهوات آن تمایل پیدا کند، و از هواس نفس در طلب مال، جاه، شهرت و ریاست تبعیت نماید، وقتی از طلب حق و محبتش روی گردان شد، شیطان او را دریابد و از هلاک شدن او و گمراهان از حق و طلب او قرار دهد تا بداند، معصوم کسی است، که خدای تعالی او را معصوم قرار داده است، چنان که در حق یوسف فرمود: «وهم بها لولا أن رأی برهان ربه».

در آیه اشاره به این است، که سالک محقق از مکر خدا ایمن نیست، اگرچه به بالاترین مقامات برسد، در این صورت چگونه برای کسی که راه خدا را از طریق علم و عمل سلوک نکرده، و در حال غرق شدن در دریای شهوات و اسیر دستان گناهان، و در حال سوختن در آتش ظلمات است، امنیت وجود داشته باشد؟!

بنابر این وظیفه‌ی سالک صادق، بلکه و اصل محقق این است، تا وقتی که در دنیا است درهای مجاهدات، ریاضات و مخالفات نفس و هوا و هوس آن را در هر حالی ببندد، چنان که حال پیامبر و ائمه معصومین علیهم‌السلام و بزرگان گذشته از حکمای امت او، و عرفایی که به نور متابعت او رستگار شدند این چنین بود، و بر نفس خود درهای نعمت و تمتعات دنیایی، مانند: خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها، لباس‌ها و مرکب‌ها را باز نکنند، و باید از خوردن شبهات، و توسعه‌ی در دنیا، پرسه زدن در شهرها، تبعیت از هوی و چسبیدن به زمین دوری کنند، چنان که در قول خدای تعالی آمده: ﴿وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهَا وَلَٰكِنَّ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ أَتْبَعْنَاهَا﴾^۱، اگر ما به مشیت نافذ خود می‌خواستیم، به آن آیات او را رفعت مقام می‌بخشیدیم، لکن او به زمین چسبید و پیرو هوای نفس گردید.

در آیه آگاهی روشنی بر این مطلب است، که طالب علم، اگرچه در سیر و فکر خود به درجه‌ی بالا و رتبه‌ی زیاد برسد، به گونه‌ای که مستحق رحمت بالا و درجه‌ی زیاد باشد، وقتی به غیر از حق توجه کرده و به اهل دنیا اعتماد و تکیه نماید، و به شهرت، جاه و مقام در آن متمایل شود، غیرت الهی او را لرزانده و به درجه‌ی پایین می‌برد، در آیه، بلعم با عورا را به کلب مثال می‌زند و می‌فرماید: ﴿فَمِثْلُهُ كَمِثْلِ الْكَلْبِ﴾^۲، مثل او، مانند سگ در شهوت و حرص می‌باشد.

«إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرَكْهُ يَلْهَثْ»^۳، اگر او را تعقیب کرده‌یا به حال خود واگذاری عوعو می‌کند.

یعنی: به سبب پایین آمدن درجه به گونه‌ای می‌گردد، که اگر او را بصیحت و موعظه کرده و از ناپاکی و خبثات حال و گمراهی او آگاه کنی، قبول نکرده و متنبه نمی‌شود، بلکه با ادعاهایی از تو استقبال کرده و به عذرهایی تمسک پیدا می‌کند، و با شما به انکار مقابله کرده و ترا به بداخلاقی و کمبود صبر و تحمل نسبت می‌دهد، و اگر او را ترک کنی به زمین شهوات می‌چسبد و از هوی و هوس خود پیروی می‌کند.

۱- اعراف/ ۱۷۶.

۲- همان.

۳- همان.

چقدر شدید است ضعف عقلی کسی که علم و تقوی را ادعا کرده، گمان می‌کند، که پیروی هوی ضرری به او نمی‌زند! این سفیه احمق یا به کتاب خدا نظر نکرده، یا آیات قرآن را از روی فهم و یقین تلاوت نمی‌کند تا بداند، چگونه خدای تعالی پیامبران خود را که محبوب‌ترین خلق خدا بودند از پیروی هوی و هوس بر حذر داشت، و آن‌ها را بر این پیروی به گمراهی وعده داد؟!

نظیر قول خدای تعالی: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»^۱، ای داود! ما تو را در روی زمین مقام خلافت دادیم تا میان خلق خدا به حق حکم کنی و هرگز از هوای نفس پیروی نکنی، که تو را از راه خدا گمراه سازد. و «ذَلِكَ مِثْلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا»^۲، آن مثل گروهی است، که آیات ما را تکذیب کردند. مراد از تکذیب آیات، ترک عمل به آن و غرور و گمان می‌باشد. و قوله: «فَاقْصِصْ الْقِصَصَ أَلَيْسَ لِيُفَكِّرُونَ»^۳، آن‌ها را از احوال مغرورین، مکاران و فریب خوردگان خبر داد، شاید آن‌ها از اعمال و افعال خود دوری کنند.

و چون دفع این شر را امر مهم در دین دیدم، و دفع این شبهه و ازاله‌ی آن را از قلوب متعلمین و سایر مبتدئین را امر و شأن عظیم در خلاصی و رهایی آن‌ها از وساوس شیاطین یافتم، استخاره کرده و شروع در ازاله‌ی وساوس آن‌ها، حل شبهه‌های آنان، باطل کردن سفاهت آنان، گشودن عقده‌های آن‌ها و نابودی انحراف و گمراهی آنان، و شکستن بت‌های خیال آن‌ها، قطع ریشه‌های اوهام آن‌ها، و کندن و ریشه کن کردن خواب‌هایشان کردم تا به سوی خدای تعالی تقرب پیدا کرده و به اولیای شریعت حق، و رؤسای عصمت و هدایت علیهم‌السلام توسل پیدا کنم.

۱- ص / ۲۶۱.

۲- اعراف / ۱۷۶.

۳- همان.

مقدمه

بحث مقدمه درباره‌ی اموری است، که هر شخص باید بداند تا به حال انسانی معرفت پیدا کند، که به زیادی کرامت یا فضیلت بین سایر مردم اختصاص دارد و آن امور عبارتند از: امر اول: به این مطلب علم پیدا کند، که ذات انسان از دو جوهر نورانی (نفس) و ظلمانی (جسم) تنظیم شده است.

نفس جوهر زنده‌ی علامه، فعال و سبک است؛

جسم جوهر مرده‌ی جاهل، ساکن و سنگین می‌باشد؛

امر دوم: این مطلب را بداند، که حصول کمال انسانی، فضیلت و مزیت او بر غیرش فقط به علم و عمل به مقتضای آن مربوط می‌باشد، نه غیر آن؛

امر سوم: این را بداند، علمی که به وسیله‌ی آن برای انسان مزیت، کمال و ارتقای از درجه‌ی چهار پایان تا درجه‌ی ملائکه‌ی مقربین حاصل می‌شود، هر علمی نیست؛ زیرا بسیاری از علوم که جمهور علما به آن مشغول هستند، از قبیل حرفه‌ها و صناعات است. تنها علمی که در آخرت نافع می‌باشد و علمای آخرت به آن اعتنا و توجه کرده و علمای دنیا از آن رو بر می‌گردانند، عبارت از: معرفت خدا، صفات، افعال، کتب، رسولان او و روز آخرت، علم نفس و کیفیت استعمال آن و بالا رفتن آن از درجه‌ی حیوانات هلاک کننده به معارج ملکوت و روحانیت باقی می‌باشد؛

امر چهارم: این کمال علمی برای احدی جز از طریق ریاضات و مجاهدات شرعی و حکمی یا شرایط مخصوص میسر نیست، و فقط برای گروه کمی از افراد حاصل می‌گردد.

باید این ادعا را برای تفهیم کسی که اراده‌ی فهم آن را کرده با مثال توضیح داده و می‌گوییم: مثل نفس انسانی در إدراک صور مطالب حق و حقایق اشیاء، مانند مثال آینه نسبت به صورت‌های رنگارنگ است، همان طور که در آینه، صور ۵ امر به ۵ دلیل منکشف نمی‌گردد؛

دلیل اول: به خاطر نقصان صورت آن، مانند جوهر آهن قبل از ذوب شدن و صیقلی دادن آن؛

دلیل دوم: به خاطر خبثت و کدورت آن، اگرچه شکل آن تمام باشد؛

دلیل سوم: به خاطر عدول صورتی به صورت دیگری غیر از آن، مانند زمانی که صورت، پشت آینه باشد.

دلیل چهارم: به خاطر حجاب و پرده‌ای که بین آینه و صورت افتاده است؛

دلیل پنجم: به خاطر جهل به جهتی که در آن جهت صورت مطلوب وجود دارد، حتی به سبب آن مشکل است، که جزئی از صورت و جهت آن یا آینه مجازی شود.

هم چنین جوهر نفس انسانی آینه‌ی مستعدی است، که حقیقت حق در همه‌ی امور در آن تجلی می‌کند.

خالی بودن نفوس از علومی که به آن‌ها جاهل است، به خاطر ۵ سبب می‌باشد.

سبب اول: نقصان در ذاتش، مانند نفوس نادان و کودکان؛ زیرا برای این نفوس صورت معلومات تجلی نمی‌کند؛ برای این که این نفوس به حسب فطرت و عدم خروج آن از قوه به فعل ناقص مانده؛ زیرا فقط با ریاضات و مجاهدات فکری و عملی دینی و عقلی امکان خروج نفوس از قوه به فعلیت می‌باشد، و این نفوس با عدم موارد فوق در حالت قوه ماندند، مانند آهنی که هنوز ذوب نشده تا ناخالصی‌های آن خارج شده و از بین برود و به صورت آینه‌ای خالص و صاف درآید و صور مرئی در آن ارتسام پیدا کند؛

سبب دوم: کدورت معاصی و ناپاکی آن که بر صورت قلب به خاطر کثرت شهوات و ارتکاب خطاها تراکم پیدا کرده، و این کدورات از صفای عقل و جلای آن منع می‌کند، و به قدر ظلمت و تراکم معاصی در قلب، مانع ظهور حق در آن و شهود حقیقت برای آن می‌گردد، نظیر کدورت و ناپاکی در آینه و زنگار در آن که مانع از تجلی صورت در آن می‌گردد، چنان که خداوند می‌فرماید: «كَلَّابِل رَانَ عَلٰی قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۱، چنین نیست، بلکه ظلمت ظلم و بدکاری‌های آن‌ها بر دل‌های تیره‌ی آنان غلبه کرده است.

و «و طبع علی قلوبهم فهم لا یفقهون»^۱، دل‌های آن‌ها نقش کفر و ظلمت گرفت تا دیگر هیچ درک حقایق ننمودند.

روایت پیامبر ﷺ نیز بر همین مطلب اشاره دارد: «من قارف ذنباً، فارقه عقله،

لم یعد إلیه أبداً»^۲، کسی که مرتکب گناه شود، عقل او زایل گشته و هیچ وقت بر نمی‌گردد و در نفس او کدورتی حاصل می‌گردد، که اثر آن هیچ وقت زایل نمی‌شود؛ زیرا هر معصیتی که انسان مرتکب شود، موجب زیان و نقصان می‌گردد و هیچ چاره‌ای برای دفع آن وجود ندارد؛

سبب سوم: به واسطه‌ی آن معصیت از جهت حقیقت مطلوب عدول می‌کند؛ زیرا اگرچه قلب مطیع صالح صاف است، ولی در آن تجلی حق آشکار و واضح نیست، برای این که طالب حق نبوده و با آیینهِ وجود خود محاذی مطلوب نیست، بلکه چه بسا تمام همت او برتری طاعت بدنی و تهیه‌ی اسباب معیشت دنیایی است، و فکر خود را به تأمل در دقایق حضرت ربوبی و حقایق پنهان الهی صرف نمی‌کند، در نتیجه چیزی از حقایق برای او کشف نمی‌شود و فقط چیزی از دقایق اوقات اعمال و پنهانی‌های عیوب نفس یا مصالح زندگی خود یا غیر خود برای او تجلی می‌کند، البته اگر متفکر در این امور باشد.

اگر این تقید همت‌ها به اعمال و فضیلت دادن به طاعات، مانع از انکشاف تجلی حق شود. ای مسکین! گمان شما در حق کسی که عمر خود را در همت‌های به سوی شهوت دنیا، لذات، علایق و طبیات آن صرف می‌کند، چه می‌باشد؟! چگونه چیزی از معارف حقیقی برای او حاصل می‌شود؟! چگونه مانع کشف حقیقی نمی‌گردد؟!

سبب چهارم: حجاب است؛ زیرا انسانی که مطیع شهوات بوده و این شهوات بر او غلبه دارد و در حقیقت حقایق فکر نمی‌کند، برای او حقایق منکشف نمی‌گردد؛ زیرا اعتقادی که از زمان بچگی به طور تقلیدی و قبول حسن ظن به سوی آن سوق داده شده، حجاب و مانع او می‌گردد، و آن حجاب بین او و حقیقت حق حایل شده و مانع می‌شود، که خلاف آن چه از ظاهر تقلید به او پیوسته در قلب او منکشف گردد.

۱- توبه / ۸۷

۲- ابو حامد محمد غزالی، «احیاء علوم الدین»، ج ۳، ص ۱۲.

این هم حجاب عظیمی است، که اکثر متکلمین و متعصبین مذاهب به آن محجوب شدند؛ زیرا آن‌ها با اعتقادات تقلیدی محجوب گردیدند، و آن اعتقادات در قلوب آن‌ها منجمد شده و در نفوسشان رسوخ کرده و حجاب بین آن‌ها و درک حقایق گردیده است؛ سبب پنجم: جهل و جهتی که از آن جهت اطلاع بر مطلوب واقع می‌شود؛ زیرا برای طالب علم امکان تحصیل مجهول نیست، مگر با تذکر و یادآوری علوم که مناسب با مطلوبش می‌باشد، حتی اگر آن علوم را متذکر شده و در نفس خود به ترتیب مخصوصی که علما آن را می‌شناسند، مرتب کند، در آن صورت به جهت مطلوب اطلاع پیدا می‌کند، و حقیقت مطلوب برای قالب او متجلی و آشکار می‌گردد؛ زیرا علوم، مطلوب فطری نیستند، در نتیجه فقط با تور علوم حاصل قبل از آن شکار می‌شوند، بلکه هر علمی فقط از دو علم سابق حاصل می‌گردد، که هر وجه مخصوص با هم الفت پیدا کرده و جفت شدند، و از ازدواج این دو علم، علم سومی حاصل می‌گردد، که مانند آن چیزی است، که از ازدواج نر و ماده حاصل می‌شود، سپس تکثیر کسی که اراده‌ی استنتاج کره اسب را کرده در این صورت امکان ندارد از الاغ، گاو و اسبان ایجاد شود، بلکه از اصل مخصوص آن، که اسب نر و ماده باشد، حاصل می‌گردد، آن هم در زمانی که بین این دو تزویج مخصوص واقع شود، هم چنین برای هر علم نظری دو اصل مخصوص وجود دارد، که بین این دو، طریق تزویج واقع شده باشد، که از تزویج این دو اصل، علم مطلوب استفاده و حاصل می‌گردد.

در این صورت جهل به آن اصول و کیفیت ازدواج آن دو اصل، مانع از تحصیل علم مطلوب است، و مثال آن همان چیزی است، که از جهل به جهتی که صورت از آن جهت حاصل می‌شود، ذکر کردیم، بلکه مثال آن این است، مثلاً انسان اراده می‌کند پشت سر خود را در آینه ببیند، در مقابل صورت خود که جزئی از قفا محاذی با آن نیست، اگر آینه‌ی پشت سر خود را بالا برده و پشت سر خود و به ازای صورت قرار دهد، ولی در مقابل او آینه‌ی ای نباشد، که از طریق آینه‌ی مقابل، پشت سر خود را در آینه‌ی مقابل خود ببیند، در نتیجه به آینه دیگر احتیاج دارد تا پشت سر خود نصب کند و آینه‌ی مقابل او به گونه‌ای باشد، که آن را ببیند و تناسب بین وضع دو آینه مراعات شود تا صورت پشت در آینه‌ی محاذی با پشت سر منطبق گردد، سپس صورت این آینه در آینه‌ی دیگر انطباع پیدا کرده و چشم صورت پشت سر را درک کند.

در بدست آوردن علوم نیز راه‌های عجیبی وجود دارد، که در آن راه‌ها تحریفات عجیب‌تر از مثال آینه موجود است، و هر کس بر کیفیت چاره‌ی در آن تحریفات هدایت کند با ارزش تر و بزرگوارتر از عطا و بخشش بر زمین است.

امور مذکور اسبابی است، که مانع نفوس انسان از معرفت حقایق امور می‌گردد، در حالی که هر قلبی به طور فطری صلاحیت برای معرفت حقایق را دارد؛ زیرا قلب، امر ملکوتی و نورانی و شریفی است، که به واسطه‌ی این خاصیت و شرف با سایر جواهر عالم فرق دارد.

به همین مطلب این آیه اشاره دارد: «أَنَا عَرْضُهَا عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَيُّنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا»، امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، همه‌ی آن‌ها از حمل آن ابا و سرپیچی کردند.

در حدیث آمده: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبْوَاهُ يَهُودَانِهِ، وَ يُنَصِّرَانِهِ، مَجَسَّانِهِ»^۱ هر مولودی بر فطرت خود متولد می‌شود، اعم از این که پدر و مادر او یهودی، نصرانی یا مجوسی باشند.

این حدیث هم به مطلب فوق اشاره دارد: «وَلَا أَنْ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لِنَظَرُوا إِلَى مَلَكَوَتِ السَّمَاءِ»^۲، اگر شیاطین اطراف قلوب بنی آدم نمی‌گشتند، هر آینه به ملکوت آسمان نظر می‌کردند.

در خبر دیگر آمده: «لَا يَسْعَى أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَرَسْعَى قَلْبِ عَبْدِي اللَّيْنِ الْوَادِعِ»^۳، زمین و آسمان من وسعت و گنجایش مرا ندارند، ولی قلب نرم و آرام بنده‌ی من گنجایش مرا دارد.

۱- احزاب / ۷۲.

۲- شیخ محمدبن یعقوب کلینی، «اصول الکافی»، ج ۲، ص ۱۳؛ ابن مسلم، «صحیح»، ج ۸، ص ۵۳؛ احمدبن حسن بیهقی، «السنن الکبری»، ج ۶، ص ۲۰۲؛ نورالدین علی هیثمی، «مجمع الزوائد و منبع الفوائد»، ج ۷، ص ۲۱۸؛ عبدالرحمان سیوطی، «الدر المنثور»، ج ۵، ص ۱۵۵؛ ج ۶، ص ۲۹۸؛ محمدباقر مجلسی، «بحار الأنوار»، ج ۳، ص ۲۸۱، چاپ بیروت؛ ابوعبید قاسم بن سلام هروی، «غریب الحدیث»، ج ۱، ص ۲۲۱.

۳- محمدباقر مجلسی، «بحار الأنوار»، ج ۷، ص ۵۹ و ۱۶۱؛ ابن ابی جمهور، «عوالی اللالی»، ج ۴، ص ۱۱۳، حدیث ۱۷۴؛ ابو حامد محمد غزالی، «إحیاء علوم الدین»، ج ۱، ص ۲۳۹؛ و ج ۳، ص ۸.

۴- محمدباقر مجلسی، «بحار الأنوار»، ج ۵۸، ص ۳۹؛ ابو حامد محمد غزالی، «إحیاء علوم الدین»، ج ۳، ص ۱۴؛ و ابن ابی جمهور، «عوالی اللالی»، ج ۴، ص ۷، حدیث ۷.

با بیان این مقدمه، نزد صاحب بصیرت، عقل مستقیم و طبع سالم منصف، محقق و آشکار می‌گردد، که مرتبه‌ی علم و معرفت فقط با شرایط مخصوص حاصل می‌شود، و حصول و وجود یکی از این موانع مذکور پنج گانه مانع آن می‌گردد، علم و معرفتی که با آن، فضیلت انسان واقع می‌شود، و نزد خدا بر سایر خلائق عظمت پیدا می‌کند، و با آن ریاست عظمی و وسطی و صغری که همان نبوت و امامت و شیخوخت باشد، تحقق پیدا می‌کند، و به آن سعادت کبری و منزلت نزد خدا مرتبط است و آن مسئولیت در دعای پیامبر ﷺ در این قول او است، «رب أرنی الاشیاء کما هی^۱»، پروردگارا! حقیقت اشیا را همان طور که هست به من نشان بده.

و قول: «رب أرنی الحق حقاً و أرنی الباطل باطلاً»، پروردگارا! حق را همان صورت حق و باطل را به همان صورت باطل به من نشان بده.

در این صورت هرگاه نفس، جوهر پاک و ذات صاف و غیر آلوده‌ی به اعمال بد و اخلاق پست بوده و همت او صحیح و به آراء فاسد و عقاید واهی، کج و منحرف نشده باشد، و دارای قوه‌ی فکری باشد، که در طریق فکر به تحصیل مبادی و مقدمات یقینی واقع شده، در این صورت به فهم معارف الهی و حقایق ربانی نزدیک می‌باشد، و در آیین‌های ذات خود صورت‌های اشیای روحانی را مشاهده می‌نماید.

اما هرگاه جوهر نفس، کثیف و آلوده به شهوات برده و به چیزهایی مقید باشد، که عوام مردم آن را نیکو می‌دانند و به صورت عادات می‌پذیرند و از کسب علوم حقیقی، یقینات و کشفیات اعراض داشته باشد، در این صورت چیزی از صور حقیقی را در آیین‌های نفس خود مشاهده نمی‌کند، و تنها صور و عقایدی را که در آن حاصل شده می‌بیند و آن از قبیل خواب‌های پریشان است.

رفع این موانع جز در مدت طولانی از شب‌ها و روزها با درک و فهم نافذ و روشن، و اسباب آماده شده و استاد مهربان الهی ربانی واقع نمی‌شود، کجا این امر میسر می‌گردد برای کسی که همت او دنیا شهرت نزد بندگان و پرسه زدن در شهرها می‌باشد؟ همان

۱- ابن ابی جمهور، «عوالی اللثالی»، ج ۴، ص ۱۳۲، حدیث ۲۲۸: «اللهم أرننا الحقایق کما هی»، خدا یا حقایق اشیا را همان طور که هست به من نشان بده؛ نجم الدین رازی، «مرصاد العباد»، صص ۳۰۹ و ۶۳۰؛ شمس الدین محمد لامیجی، «شرح گلشن راز» (مفاتیح الإعجاز)، ص ۱۳۸؛ عزالدین نسفی، «الإنسان الكامل»، ص ۱۶۱، نجم الدین رازی، «تفسیر کبیر»، ج ۶، ص ۲۶.

طور که آخرت بر اهل دنیا حرام است، درک و فهم معارف نیز حرام می‌باشد بر هر کسی که بیشتر همت و تلاش او طلب جلب و توجه اذهان مردم است.

سپس بر تقدیر خلوص نیات، رفع پرده‌ها و حجاب‌ها، دفع موانع داخلی و خارجی، علوم و معارف جز با اسباب مذکور، همراه با خلوت و ریاضات، و غرق شدن نفس در افکار علمی و انتقالات ذهنی حاصل نمی‌شود، و بر همین روش سنت خدا جاری شده است، سنتی که امکان تبدیل آن وجود ندارد، و برهان و کشف هم موافق و مطابق آن می‌باشد. بلکه وجود نفس قدسی و نشأی نبوی و ولایی نادر و کم است، چنان که قرآن به این نفس قدسی اشاره دارد: «بِكَادَ زَيْتُهَا يَضِيءُ»^۱، روغن نفس ناطقه‌ی او که برای قوت

حدسی است، نور علم در آن ریخته شده، اگرچه آتش تعلیم بشری با او تماس نداشته باشد. معنای آن این نیست، که نفس قدسی مطالب کسبی را بدون فهم و درک مقدمات و مبادی آن می‌آموزند، چگونه چنین باشد؟ در حالی که بر این مطلب برهان آوردیم، که علم یقینی به صاحب سبب، جز بعد از علم به سبب آن حاصل نمی‌گردد، بلکه معنای آن این است، که درک و فهم مقدمات به سرعت و بدون ترتیب حدود وسطی حاصل می‌شود، بلکه با حدس زدن به مطالب و اطلاع بر آن و مقدماتش بر حسب کشف حاصل می‌گردد، در این صورت آشکار می‌شود، که هر کس به مقدمات نتیجه‌ی برهانی حق جاهل باشد، قطعاً به آن نتیجه هم جاهل است.

از جمله بدیهیات آشکار و امور واضح و روشنی که برای هر شخصی منکشف می‌باشد، این است، که هر کس فاقد شرایط فضیلت علمی بوده و به تقاض و اضداد آن شرایط موصوف باشد، صلاحیت برای استادی و اقتدای مردم را از جهت مزیت علمی ندارد؛ زیرا برای او حصول آن مزیت علمی توهم شده است.

و بدون شک اکثر کسانی که در این زمان می‌بینیم، که نفس خود را در مقام خلافت و ارشاد، و تصفیه‌ی باطن و درست و مرتب کردن صفوف مریدان، و بالا بردن اصوات آن‌ها به فریاد و اعتراض، و باز شدن حنجره‌های آن‌ها به بلند گفتن ذکر و کشیدن صدا نزد بزرگان، و وسعت دادن و گشاد کردن بینی‌های خود به نفس‌های عمیق گریه و نداء، و شکایت از منکرین و مدافعان در دعا نصب کردند، در آن‌ها همه‌ی موانع پنج گانه‌ی مذکور که از نقایص شرایط علم و معرفت و اضداد آن‌ها بوده تحقق دارد، چنان که بر انسان پاک محقق و بصیر دقیق هنگام ملاحظه‌ی شئون و اطوار آن‌ها و تعمق در اوضاع و ادوار آن‌ها مخفی نمی‌باشد:

اولاً: برای این که آن‌ها به حسب خلقت، دارای عقل‌های ضعیف، طبیعت‌های خشن، فطرت عامی، قلب‌های سخت و غیرقابل برای نقوش علمی و غیرمستعد برای جلاهای قدسی هستند، مانند آهن غیر مذاب، چنان که قرآن می‌فرماید: «كالحجارة او أشد قوه و ان من الحجاره كما يتفجر منه الأنهار و ان منها كما يشقق فيخرج منه الماء و ان منها لما يهبط من خشيه الله و ما الله بغافل عما تعملون»^۱، دل‌های شما، مانند سنگ یا سخت‌تر از آن شد از پاره‌ای سنگ‌ها نهرها بجوشد و برخی سنگ‌ها شکافته شود و از آن آب بیرون آید و بعضی دیگر از ترس خدا فرود آیند، و خدا از کردار شما غافل نیست؛

ثانیاً: برای این که آن‌ها با وجود غلظت و خشونت طبیعت‌های خود و حماقت عقول و عدم لطافت نفوس که به لذات مشغول بوده، و آلودگی نفوس آن‌ها به شهوات، صرف کردن تمام عمر خود به بهره‌برداری از امور لهوی، خوردن شبهات و غذاهای ظالمان، حاکمان و رؤسای باطل، دزدان و غیر آن‌ها از روستائیان و شهرنشینان، کسانی که حلال و حرام را نمی‌شناسند و نمی‌دانند چیزی از این نعمت‌ها و متاع چهار پایان بر چه وجهی برای آن‌ها حاصل شده، بعد از این که به مجانی بودن آن و آسان رسیدن و راحت قورت دادن آن علم دارند.

نزد اهل حق معلوم است، که هر شهوت یا خطایی که انسان مرتکب می‌شود، به همان اندازه مانع از کمال او و منع‌کننده‌ی اتصال او به فیض علمی است، که از مبدأ فعال بر او وارد می‌شود. چگونه کسی که عادت او اشتغال به لذات و شهوات، ارتکاب گناهان، مطالبه‌ی سایر حجاب‌های ظلمانی و پوشاندن وجه قلب از شهود حقایق ربّانی و اشراقات معارف الهی است، عارف الهی و عالم ربّانی می‌باشد؛

ثالثاً: برای این که با وجود همه‌ی موارد فوق، اعراض کننده‌ی از درک حقایق بوده و انکار کننده‌ی طور علم و مسلک حکما هستند، و به طور صریح می‌گویند: «علم حجاب است و علما از خدا دور می‌باشند».

ای عاقل! به من بگو: از کجا برای انسان علم و معرفت با وجود انکارش برای علوم، و اعراض و روی گردانی‌اش از معارف و تنفرش از علما حاصل می‌گردد؟ با این که برای هر صنعتی اهلی است، که باید در یادگیری آن، اهل و حامل آن را قصد کند، چنان که گفته شده: «استعينوا على كل صنعه بأهلها»، بر هر صنعتی به اهل آن استعانت بجوئید؛

رابعاً: آن‌ها با وجود این حجاب‌های ظلمانی از علوم حقیقی و معارف ربّانی محجوب هستند، برای این که اعتقادات عامی به آن‌ها سبقت گرفته و به سوی آن‌ها سوق داده شده و از ابتدای امر در مصاحبت با معطلین، أراذل، نادانان و آدم‌های بی تفاوت و دمدمی مزاج بر آن اعتقادات رشد کردند.

از جمله اعتقادات آن‌ها این کلام است، که می‌گویند: علم حجاب بوده و خدا از عبادت ما بی‌نیاز می‌باشد، در این صورت چه فایده ای در انجام عبادات است؟

و شریعت برای اهل حجاب است، نه واصلین به حق، و شریعت قشر و پوسته است تا زمانی که به آن تلفظ نشود امکان وصول به مغز اُسرار نیست، و این که فلان شیخ مکرر با خدا تکلم می‌کرد و سایر کلمات واهی و اقوال باطلی که نفوس آن‌ها از اول امر به آن مشغول بوده است، و به تکرار آن‌ها شاد می‌شدند و تحسینات عوام را در آن می‌شنیدند و به سبب آن کلمات به استسراج غیر حق عادت کردند.

از همین قبیل است، حرف‌های برخلاف حق و باطل بعضی از متصوّفه، و حرف‌های بی‌هوده‌ای که معنایی برای آن نیست و آن‌ها همیشه به تکرار و ذکر آن‌ها مشغول هستند، و سایر آن چه جاری مجرای این امور پوچ و واهی است، مانند خواب‌های پریشان و صورت‌هایی که در خواب می‌بینند، سپس آن‌ها را برای غیر خود نقل می‌کنند، آن چیزهایی که نه تعبیری برای آن است، و نه معنایی عارض آن می‌شود، بلکه اکثر آن چه در بیداری می‌گویند از قبیل همین خواب‌ها است.

در این صورت‌ای عاقل آگاه! بگو: زمانی که در قلب انسان این صور بی‌معنا و نقوش بی‌فایده مسطور شد، به گونه‌ای که اصلاً محو آن ممکن نمی‌باشد، مانند اعتقادات واهی، تخیّلات فاسد و خواب‌های شیطانی، چگونه و چه وقت نفس او به صور معقولی یا منقول منقوش می‌گردد، در حالی که به آرای فاسد منحرف شده است؟

و تا زمانی که این نقوش واهی باطل از لوح نفوس محو نگردد، صور حقایق علمی برای او تجلّی نمی‌کند؛

خاصّاً: آنان با این موانعی که با وجود آن‌ها انکشاف علوم محال می‌باشد، اگر فرض شود، که نفوس آن‌ها از این موانع پاک شده، همان طور که در ابتدای خلقت پاک بود، چه وقت وصول به مطلوب از طریق مطالب علمی برای آن‌ها ممکن است، با وجود جهل آن‌ها به جهتی که از آن جهت اطلاع بر مطلوب واقع می‌شود؟

قبلاً بیان کردیم، برای هر مطلوب کسبی جهتی مخصوص و مقدمات سابق وجود دارد، که رسیدن به آن‌ها جز با توسل به آن مبادی ممکن نیست، اعم از این که به طریق حدسی، مانند: انبیا و اولیاء، یا به طریق فکری، مانند حکما و علما حاصل شود. و از کجا برای آن‌ها رجوع به فطرت اصلی، سپس اشتغال به کسب علوم و تحصیل معارف در مدت کم میسر می‌باشد؟

و کجا برای آن‌ها این مهلت از عمر است، در حالی که ایام آن‌ها گذشته و سپری شده، و عمرشان در اشتغال به غیر حق از بین رفته است؟ هر چیزی امکان وصول به آن چه برای آن خلق شده را دارد، چنان که قرآن می‌فرماید: «والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم»^۱، خداوند هر کس را که بخواهد به راه مستقیم هدایت می‌کند.

کشف پرده و حجاب

بین مذهب تحقیق و مشرب زندیق فرق آشکاری وجود دارد، که اهل نظر دقیق و فکر عمیق آن را می‌شناسد.

و از امور مقرر نزد اصحاب معرفت و دین، که نزد اولیای کشف و یقین منکشف گردیده این است: وقتی نفس از امر بازگشت و عالم خود کور باشد، و معرفت مبدأ و معاد بر او مخفی گردد، در آن هنگام به محسوسات مشغول شده و در دریاهای شهوات غرق می‌شود، و ذات خود را فراموش کرده و توهم او این است، که وجود فقط برای حسیات است، نه چیز دیگر، و فقط اعتماد و تکیه بر مشاهداتی است، که حواس ظاهری دنیایی به آن می‌رسد، و اگر امور آخرت را توهم کند، تو هم نفس در مورد آن امور، مانند دنیا و زیبایی‌ها و شهوات آن بر وجه با دوام‌تر، لذیذتر و فراوان‌تر می‌باشد به همین دلیل به حسب طبع خود به دنیا تکیه کرده و به آن راضی شده و به سوی آن اطمینان پیدا می‌کند، و از آخرت مأیوس شده و امر معاد را فراموش می‌کند، چنان که خداوند ذکر کرده و فرمود: «رضوا بالحویه الدنیا و اطمأنوا بها»^۲، به زندگی دنیا راضی شده و به آن مطمئن گردیدند.

۱- بقره / ۲۱۳، نور / ۴۶.

۲- یونس / ۷.

و «قدیسوا من الآخره کما یئس الکفار من أصحاب القبور»^۱، آن‌ها به کلی از عالم آخرت مأیوسند، همان طور که کافران از اهل قبور نومید می‌باشند. به جوهر و عالم خود، و مبدأ و معادش جاهل می‌باشد، و این جهالت نفس از طنیت و طبع او است، که بر ذات نفس سوار شده و در جوهر آن به سبب بدی اعمال، زشتی افعال، پستی اخلاق و ملکاتش نفوذ کرده است، چنان که در اشتها به قول خدای تعالی استفاده می‌شود، «کأبل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون»^۲، چنین نیست، بلکه ظلمت ظلم و بدکاری هاشان بر دل های تیره‌ی آن‌ها غلبه کرده است.

اما انحراف نفس به دلیل ارای فاسد می‌باشد، چنان که خداوند فرمود: «فلما زاغوا أزاغ الله قلوبهم»^۳، به دلیل این که سخن نشنیدند و با لجابت از حق روی گردانیدند، خدا هم دل های بی نورشان را از سعادت و توجه به حق برگردانید.

بدان! نفس تا زمانی که در این شهرات دنیایی و لذات حیوانی زاهد نشده، ذات او بصیرت پیدا نکرده و روشن و نورانی نمی‌گردد، و برای او درهای آسمان باز نمی‌شود، و در ذات خود اشیای شریف، لطیف و لذیذ در عالم خود و صور نیکو و لذات زیبای آخروی که خدا توصیف کرده را نمی‌بیند، مانند آیه: «فیها ما تشبهیه الأنفس و تلذ الأعین و أنتم فیها خالدون»^۴، در آن جا هر چه نفوس به آن میل و اشتها دارد، و چشم ها را شوق و لذت آن است، مهیا می‌باشد، و شما در آن بهشت جاویدان محبوس خواهید بود.

و «فلاتعلم نفس ما أخفی لهم من قره أعین جزاء بما کانوا یملون»^۵، هیچ کس نمی‌داند و در فکرش نمی‌گنجد، که پاداش نیکو کاری او چه نعمت و لذت های بی نهایتی است، که روشنی بخش دل و دیده او بوده و در عالم غیب برای او ذخیره شده است.

۱- ممتحنه / ۱۳.

۲- مطففین / ۱۴.

۳- صف / ۵.

۴- زخرف / ۷۱.